

دولت و سعادت از آغاز طلوع صبح ولادت اوقتی یافت و لوح مشجرا جهان را بر این رخسار و بشام در کمال عالم
 انفس آفاق بر سید و سکو جهان از لوح پشانی او میدرخشید و فروغ جلال از نظر او برین و بلند میشتافت آثار
 تحت نشانی از نظر نشست او پیدا بود و رقوم خاتم فرمانروایی از خطوط دست او خوانده می شد و زمانی که افلاک در چندین وار
 اشطار آن می برد رسید و دوری که انجم در چند قریبات فرصت آن می بستند ظهور یافت اشطام بخشان سپیدگون
 و مکان های بشارت در دادند و نوید رسانان کینه زمین و آسمان به پیام امن امان زبان حال گشت **دند ششوی**
 کای که گشت بنجام ترا دو شش استی عالم ترا کوش فلک بازی که گشت تحت موخواه قدس است
 بر سر دل تاج شرافت را خطه خود خوان که خلافت را در سگای که سپط چهار بال کش کرد و درون بر ح سعادت تو
 رسیده نظر عالی بیت الشرف انداخته بود که تحت چهار پای جل را بجلو بر سعادت منور سازد و بخار آلودگان خط خاک را
 بغیر عاقم تازه تو کرد اندر بنگاه چمن سایه بانهای اشجار سپای که من بود و چینه و گل باق حصد ترک مص بلبل و یا قوت بر سر بر
 جلوس ماید و در خان خوش خلقان جلوس ماید پشای طلیسان سپرد و پیش و پست قلم در آغوش بر بند صد ماید و خنجر بون
 بلندند سر و صورتی که ایستادگان پگاه دیند و تعجب فرود آوند و شمشاد و عود که گرسپان از نو مندند بر که و نواهی
 رسند بزرگان شایق و رایج غلغله های کازانک در روشند و خوردان لاله و نسیم ز کھکی در سر اسکنجند آواز که کوسر عد
 بر تارک غیلان بر غلغله و حضرت اقیم اندازد و صیت کوسر افشانی نو بهار صلاهی عام بهار رکن عالم در دیند ایم فوضات اری
 از تب غیبت آغاز و زیندین دو حلیق از ما خلافت الهی تا بلی کھن گرفت ماه چیدینا رسیده سکر می دو کجک الخیب
 نو می قطب دودمه و قد از امین زین شعاع سپر می خدی کشید و مند پان صد بند و محط کشیان فلک چون که به طلاب
 دانش احد کوکب دولت بودند تخریح زایجه جهانی انصایهت رخ آسمانی بودند لاجرم تاسد الطاف ذوالجلال و العالی
 جنود دولت و اقبال بساعی بر و آسمان سجود کن در عیب کاه خط دلکش کلان که با دقبه اقبال در سر درده
 جشمی عالی و مجلسی الا که غیرت افوامی انجم افلاک نو آمد بود زین دادند دلا فرور چینی شد آراسته درون و برون
 بر دو پیراسته نو زدند پیش این سبک کج بساطی جو میدن بخت فونخ سر پر زای کلک کلاه کشیدند بر دور کلاه
 کران کران شش این زمین پرند خط بود و پای چن زبس سپای زینسار سوا بود چون پرده زرنگار
 کھک را گرفتند در زراب که خوش است در شش نلی عا زین کجست بزم میرف دور فلک نافه مسک بود آنچه
 بزرگان درگاه بر ناپسند عوساه حشی بر آراشد که در شیر سلطنت رانجه بشاه جو نخت بند عیبت

